

# منفردین و سیاست اتمیزه

## نسخه‌ای برای بی‌اثری و رشد نظام‌های استبدادی

مصاحبه‌ای از شماره ۲۴ مجله تلاش در هامبورگ

مات شدن بسیاری از نیروهای سیاسی در بیرون به سبب درگیری نزدیک‌شان با بازی‌های سیاسی درون رژیم بود که کنترلی بر آن نداشتند و ندارند و امید است دیگر چنین اشتباهی نکنند. بخشی از آن نیز در واقع حالت انتظاری است که طبعاً پس از تحولات مهم داخلی پیش می‌آید. مبارزه ما بهر حال بستگی به آنچه در ایران می‌گذرد دارد. ولی مبارزه تعطیل نشده است و باز بالا خواهد گرفت، چون رژیم روبه گرداب‌ها و تندبادها می‌رود. در سفر احمدی نژاد به نیویورک ایرانیان بیشمار از هر جای آمریکا به مقابل سازمان ملل متحد رفتند تا به حضور او اعتراض کنند. آنان را که به هزینه خود رفته بودند البته نمی‌باید با دسته دیگری عوضی گرفت که با هزینه سنگین به نیویورک برده شده بودند و بسیاری‌شان ایرانی نبودند و تظاهر کنندگان کرایه‌ای بشمار می‌رفتند. ما اشتباه نکرده‌ایم که تکیه خود را بر مردم و ناراضی‌ها و آرزوهایشان گذاشته‌ایم. عامل مردم تنها چیزی است که برای رهائی و بازسازی ایران داریم. جامعه و ملت ایران وجود یک لخت همشکلی نیست. پیشرفته‌ترین عناصر در کنار زائران گمراه امامزاده‌ها، و مبارزان از جان گذشته در کنار خیل معتادان - که عملاً از گونه همان زائران هستند - زندگی می‌کنند. ما تکیه را همواره می‌باید بر بهترین عناصر در جامعه بگذاریم. نه چنگ زنان در ضرایح و نه معتادان می‌توانند کاری برای خودشان بکنند ولی همه مردم در تخدیر جسمی و فکری بسر نمی‌برند.

**تلاش** - در آن سخنرانی شما به اعضا و طرفداران حزب و سایر نیروها در خارج کشور در مورد "انحرافات" که در کمین است" هشدار تلویحی داده‌اید. گذشته از طرفداران و محافظان حکومت دینی کدام انحرافات دیگر؟ به ویژه کدام انحراف بر بستر ناامیدی و دل‌سردی؟ پذیرش محتوم و غیرقابل تغییر بودن سرنوشت رو به زوال ایران؟ دلزدگی از سیاست و پرداختن به کارهای فرهنگی به امید ظهور تأثیرات آن در آینده‌ای نامعلوم؟ و.....

**همایون** - انحراف مشخصی که در نظر داشتم تشکیل جبهه دمکراسی‌خواهی است که عناصری از درون رژیم می‌خواهند راه بیندازند و جامعه تازه‌ای است که خیال دارند بر جبهه مشارکت بپوشانند. جبهه دمکراسی‌خواهی اگر به معنی کار کردن از درون رژیم باشد - که با توجه به بسیاری سردمدارانش هست - چیزی بیش از نهضت آزادی نخواهد شد. این رژیم را نمی‌توان بهتر کرد زیرا خلاف طبیعت اوست؛ گرایش رژیم به این است که هرچه بیشتر خودش بشود. انقلاب خمینی بایست به فرمانروائی سینه‌زنان و هیئت‌های مذهبی و تروریست‌ها می‌انجامد. آنها که در بیست و هفت سال گذشته می‌خواستند جمهوری اسلامی

**تلاش** - آقای همایون شما در سخنرانی خود در کنفرانس اروپائی ماه اوت "حزب مشروطه ایران" به پیدایش وضعیت جدیدی اشاره داشتید که بر پایه بی‌اعتبار شدن دوم خرداد و آغاز دور دیگری از تهاجم، با آمدن دولت احمدی‌نژاد و قبضه قدرت توسط سپاه، بسیج و حوزه شکل گرفته است. و ضمن نگاهی اجمالی به یک ربع قرن مبارزه علیه رژیم اسلامی و انتقال "گرانیگاه" این مبارزه به بیرون و درون کشور نتیجه گرفته‌اید که بار دیگر وزنه اصلی مبارزه به بیرون منتقل می‌شود.

اما در این میان ما بیش از آنکه شاهد این انتقال و آغاز جنبش و جوششی در خارج کشور باشیم، ناظر نوعی مات‌شدگی و شوک سراسری چه در داخل و چه در خارج هستیم. به نظر می‌آید با برآمدن احمدی‌نژاد و وضع موجود، آن هم پس از ۲۵ سال مبارزه از پایگاه دفاع از آزادی و حقوق بشر، گوئی گردی از تلخکامی و ناامیدی بر سر ما پاشیده‌اند!

آیا تکیه ما بر ناراضی‌بندی مردم از پسرقت ایران، بیزاری آنان از دخالت و مزاحمت متولیان دین و حکومت دینی در تمامی ارکان زندگی خصوصی و اجتماعی‌اش، از روند فزاینده فقر و ناامنی و... فرضی برخاسته از ذهنیت خودمان بوده است؟ آیا صلح، امنیت، آزادی، ترقی، توسعه، کسب آبرو و اعتباری در جامعه جهانی، آن گونه که ما می‌اندیشیم، از اولویت‌های جامعه و ملت ایران بدور است؟

**همایون** - انتخابات ریاست جمهوری و تشکیل حکومت سپاهی - بسیجی - امنیتی، حکومتی که خاستگاهش دسته‌های سینه‌زنی و قرائت قرآن و روحیه‌اش روحیه حسینیه است یک مرحله "تکاملی" جمهوری اسلامی به شمار می‌رود که من در جایی از آن به عنوان مرحله رسیدن به خلوص رژیم یاد کرده‌ام. جمهوری اسلامی به طبیعت خود هر چه نزدیک‌تر می‌شود و این بجای پاشیدن گرد تلخکامی می‌باید پرتو تازه‌ای از امید بر ما بتاباند. گروه تازه‌ای که به قدرت می‌رسد درگیر رقابت‌ها و کارشکنی‌های هر روزی و روبرو با دشواری‌های روز افزون در همه جبهه‌ها، کمترین آمادگی را برای حل مسائل خود و کشور دارد. ایران را با چنین افراد و در چنین فضائی نمی‌توان اداره کرد و ایران هائیتی "پاپا دوک" نیست که با دسته‌های اوباش مسلح بتوان یک رژیم فرو رفته در نادانی و تباهی را سر پا نگه داشت. در سیاست خارجی و اقتصاد، ناکامی‌ها و بحران‌های سخت در انتظار رژیم است و سختگیری‌های اجتماعی بر ناراضی‌بندی مردم خواهد افزود.

را یک حکومت معمولی کنند از منطق انقلاب اسلامی شناخته شده همه جهان، و انقلاب "بهمین" عناصر مترقی دور می‌بودند. جمهوری اسلامی چنانکه خمینی در باب "احکام حکومتی" فتوا داد ولایت فقیه هم نیست. زیرا رهبرش لازم نیست فقیه باشد و حکومت در آن جایی بالاتر از اسلام دارد و می‌تواند اصول شرع را هم تعطیل کند. آنچه تعطیل بردار نیست خرافات یک میتولوژی مذهبی است که جامعه را از خرد و اخلاق بی‌نیاز می‌کند و اسباب دست هر گروهی می‌شود که قدرت را در دست داشته باشد. (آخوندی که سلسله جنبان چاه جمکران است گفته است که در انتخابات آینده چهار میلیون رای از آن چاه پربرکت، بدر خواهد آورد).

سرنوشت ایران نه زوال است نه تغییر ناپذیر. همه چیز به ما بستگی دارد. یک نویسنده امریکائی تازگی در کتابی پیش‌بینی کرده است که جامعه ایرانی نه تنها از این مراحل خواهد گذشت مشکل مدرنیته را هم برای مسلمانان جهان حل خواهد کرد. او بیش از بسیاری ناظران ایرانی به جوشش درونی این ملت و توانائی فرهنگی‌اش اعتقاد دارد. در واقع نیز اگر جامعه‌ای در دنیای مسلمان باشد که بتواند گره اسلام را از مدرنیته باز کند و عرفی‌گرا (سکولار) بودن در عین دینداری را، هر دینی، معنی کند همین ایرانی است که با یکی از بدترین تعبیرات اسلام به عنوان جمهوری اسلامی دست به گریبان است. سرانجام این ایرانیان خواهند بود که بیهودگی تعبیر و تاویل را به همه روشنفکران اسلامی نشان خواهند داد؛ به همه آنها که می‌خواهند اسلام را به چیزی تبدیل کنند که نیست. (این تکه ربطی به آن نویسنده ندارد.) اما کار فرهنگی در هر صورتش، حتا اگر از دزدگی سیاست باشد، بخشی از مبارزه است. پیکار ما برای ایران آینده دست کم همان اندازه فرهنگی است که سیاسی. نسل جوان ایران را می‌باید بر واقعیت ایران آگاه و با بهترین دستاوردهای بشریت آشنا کرد. جهان‌بینی ایرانی مانند جهان سیاسی او و جایگاهش در جهان می‌باید زیر و رو شود - هر اندازه وقت لازم داشته باشد. شرم‌آور است که مردم ما بجای کمر بستن و بازو گشادن "عریضه‌های پر از شور و اخلاص" به زنبیلی در چاهی که صرفاً کسی درباره‌اش ادعائی کرده است می‌افکنند؛ و در ویلاهای "بورلی هیلز" سفره‌های نذری می‌اندازند.

**تلاش** - ظاهراً امروز دیگر بی‌ثمر بودن "کار کردن از درون نظام و اصلاح آن" آشکار شده است. اما کار کردن در کنار آن چطور؟ در کنار حکومت اسلامی به عنوان واقعیتی که هر چند نامطلوب است، بعضاً اما گفته می‌شود؛ جامعه با وجود آن نیز در این ۲۵ ساله رشد خود را کرده و پویائی خود را داشته است. مثلاً نهادهای مدنی و مستقل در دل جامعه شکل گرفته‌اند، طبقات اجتماعی بالندگی خود را کم و بیش داشته‌اند. امکانات و کارکرد نهادهای سنتی و مراکز تولید و باز تولید مناسبات استبدادی نظیر دستگاه حکومت، نهاد روحانیت، بازار و... تا حدود زیادی مختل و محدود شده‌اند. در این صورت و با چنین تصویری که از

جامعه امروز ایران داده می‌شود، چرا باید برداشتن نظام اسلامی در دستور کار بوده و اولویت سیاسی داشته باشد؟

**همایون** - ارزش کار آنها را که در کنار حکومت به پیشبرد جامعه، به نگهداری آنچه می‌شد از ایران و ایرانیت نگه داشت، خدمت کرده‌اند می‌باید شناخت. کار آنها از بسیاری مخالفان که جز برآشفتن اوضاع و پائین آوردن سطح مبارزه دستاوردی ندارند اهمیت بیشتری در پیکار رهائی و بازسازی ایران دارد. مردمان در برابر هجوم یک عنصر بیگانه یا دشمن رفتارهای گوناگون دارند و مقاومت آنها صورت‌های گوناگون به خود می‌گیرد. حتا در میان کسانی که همکاری می‌کنند به نمونه‌های این مقاومت می‌توان برخورد و بسیار نیز. همچنین انکار نمی‌توان کرد که کار در کنار رژیم و از درون رژیم به آنچه اشاره کردید - به شکل گرفتن نهادهای مدنی؛ محدود شدن نهادهای سنتی در برابر مناسبات و نهادهای مدرن‌تر؛ رشد طبقه متوسط فرهنگی یا اینتلیجنسیا - کمک زیادی کرده است. ما در آسایش نسبی و آزادی بیرون کمترین حق را داریم که به میلیون‌ها زن و مردی که ناگزیر از ساختن با شرایط موجودند ولی تسلیم آن نشده‌اند خرده بگیریم.

ولی هنگامی که دستاوردهای جامعه را در برابر ویرانی‌های حکومت می‌گذاریم نه تنها ضرورت بلکه فوریت مبارزه بر ما آشکار می‌شود. پائین افتادن سطح در همه جا (روی کار آمدن پست‌ترین عناصر اجتماعی، بسیاری با پیشینه بزهکاری)؛ نابودی منابع طبیعی ایران از ماهی گرفته تا جنگل و نفت؛ و منابع انسانی ایران (بیکاری و بینوائی و گرسنگی در جلوه‌های گوناگونش و اعتیاد همه‌گیر و گریز مغزها)؛ و از هم‌گسیختگی اجتماعی و بالا گرفتن تنش‌های قومی و مذهبی و در پیچیدن کشور در بحران‌های پرخطر فوریتی به مبارزه می‌دهد که از هر ملاحظه دیگری برتر است. از رسوا و ضعیف کردن رژیم هرگز نمی‌باید دست شست. این حکومت با موجودیت ایران در ستیز است.

**تلاش** - تصویری که ما در پرسش خود «از رشد و پویائی» جامعه در این ۲۵ سال دادیم بر مبنای دیدگاهی است که در برخورد به دشواری‌های نیروهای مخالف جمهوری اسلامی و نقد پراکندگی و مشکل‌پاگیری احزاب در ایران شکل گرفته است. دیدگاهی که نیروهای مخالف جمهوری اسلامی را امروز در وضعیت "بی‌اعتباری میان مردم" ارزیابی می‌کند و علت را عقب‌افتادن این نیروها از تحولاتی میداند که در این ربع قرن در ایران رخ داده است. عقب‌افتادن از جامعه‌ای که در آن طبقات و اقشار اجتماعی شکل گرفته و آگاهی نسبت به گوناگونی منافع، تعیین‌کننده تصمیم‌گیری‌های سیاسی است. از این نظرگاه، دیگر تنها دامن زدن به مبارزه علیه حکومت اسلامی، انگشت گذاردن بر ضعف‌های آن، افشای نقض حقوق بشر بدست حکومت یا دادن شعارهای کلی در دفاع از دمکراسی از سوی مخالفین و تشکیل جبهه و اتحاد میان این نیروها که خود فاقد پایگاه

اجتماعی گسترده هستند، کمکی به مبارزه نمی‌کند. لذا از نظر مدافعین این دیدگاه خروج از این وضعیت "بی‌اعتباری" مستلزم ارائه برنامه‌های دقیق و روشن از سوی هر جریان سیاسی و جستجوی مخاطبین واقعی در میان طبقات و اقشار مختلف در جامعه و در میان مردم است و در چنین روندی است که احزاب و سازمانهای قدرتمند شکل خواهند گرفت.

شما که از یک سو از طرفداران سرسخت تشکل‌گرایی و تأسیس احزاب قوی هستید و از سوی دیگر بیشترین تلاشها را در ایجاد اتحادها و همکاری‌های گسترده و محدود، کرده‌اید، نظرتان در این باره چیست؟

**همايون** - یک برنامه سیاسی فراگیر و روشن و بهم‌پیوسته که دست‌کم خواست‌ها و آرزوهای بخش مهمی از جامعه را بازتاب دهد مسلماً لازمه هر حزبی است که شایسته نام خود باشد و ما در حزب مشروطه ایران به سهم خود از این غافل نبوده‌ایم. ولی نمی‌باید پنداشت که داشتن چنین برنامه‌های سیاسی به شکل‌گیری احزاب نیرومند خواهد انجامید. مسئله مهم‌تر شرایط مبارزه ماست. ما از ایران سخن می‌گوئیم نه مثلاً از آلمان، اگرچه بیست سی سال گذشته را هم در آلمان بسر برده باشیم. سازمان‌های سیاسی نیز مانند جمعیت ایران دو بخش تبعیدی و خانگی دارند، با این تفاوت مهم که سازمان‌های سیاسی تبعیدی نمی‌توانند مانند این میلیون‌ها ایرانی بیرون هر وقت خواستند سری به میهن بزنند. شرایط کار در درون و بیرون بسیار تفاوت دارد. در درون سازمان سیاسی نیرومند مگر از عناصر حکومتی نمی‌توان تشکیل داد و آن سازمان‌ها بنا بر تعریف از بسیج مردم ناتوانند زیرا حکومتی هستند. (کشاندن مردم به رای دادن در انتخابات با بسیج تفاوت دارد). بی‌وابستگی به حکومت بهترین برنامه سیاسی نیز در ایران جز گروه‌هایی را، آن هم به صورت پراکنده و عموماً نیمه مخفی، سازماندهی نخواهد کرد.

در بیرون ایران آن میلیون‌ها مهاجر که پائی، و گاه فراتر از پائی، در ایران دارند حتا بیش از مردم در خود ایران از هر فعالیت سیاسی در هراس‌اند و برنامه سیاسی را که به نیازهایشان پاسخ دهد در احزاب کشورهای میزبان‌شان خواهند جست. ایرانیانی که در خارج رای می‌دهند بجز در مسائل تابعیت و رفتار با خارجیان، مانند رای دهندگان خود آن کشورها رفتار می‌کنند. اما بیگانگی‌شان با روحیه حزبی و کار منظم تشکیلاتی که گذشت و انضباط می‌خواهد چندان است که جز در صد ناچیزی از آنان به احزاب اروپائی و امریکائی نپیوسته‌اند. برنامه سیاسی احزاب تبعیدی به نیازهای فوری ایرانیان در هیچ جا نمی‌تواند پاسخ دهد. باورپذیری **credibility** این احزاب بیشتر در پهنه مبارزه با رژیم دست می‌دهد و برنامه‌های سیاسی‌شان حداکثر پشتوانه‌ای است، نه سرمایه روز. بی‌اعتباری آنها از ناکارائی‌شان در مبارزه با رژیم بر می‌خیزد و این مشکلی است که به اصل مسئله یعنی

اولویت‌های مخالفان رژیم در بیرون برمی‌گردد. مقصودم از اولویت‌ها همان است که در احزاب با تعریف معمولی در شرایط سیاسی معمولی نیست.

مشکل در این نیست که ما احزابی نداریم که طبقه زحمتکش یا بورژوازی را نمایندگی کند (با وام‌گیری موقتی از ادبیات سیاسی که جز حزب طبقاتی نمی‌شناسد). سیاسیکاران تبعیدی هیچکدام اینها نیستند و حتا نمی‌توانند زحمتکشان و بورژوازی پیرامونشان را جذب کنند. زیرا چنانکه گفتیم ایرانیان علاقه‌مند به دفاع از منافع خود ناچار به احزاب کشورهای میزبان روی می‌آورند. آنچه هم که سازمان‌های سیاسی بیرون را از هم جدا می‌کند برنامه‌های سیاسی نیست زیرا فوریتی ندارد. ما با رقابت انتخاباتی چهار سال دیگر روبرو نیستیم. آن اولویتی که اشاره کردم از تفاوت در برنامه‌های سیاسی یا نبود آنها ژرف‌تر و فلج‌کننده‌تر است. نخستین اولویت بیشتر سیاسیکاران، چه آن درصد کوچکی که در سازمان‌های سیاسی گرد آمده‌اند و چه توده بزرگ منفردین، جلوگیری از یکدیگر است. در بیست و پنج شش سال گذشته سهم "جنگ داخلی" نیروهای سیاسی تبعیدی به مراتب بیش از "جنگ خارجی" آنها بوده است. هنوز هم نمی‌توان مطمئن بود که آیا بیشترین آنها با ادامه وضع موجود آسوده‌ترند یا دورنمای پیش افتادن رقیبان (دشمنان، در موارد بسیار). برای توضیح ناکارائی و "بی‌اعتباری" در میان مردم" می‌باید بکلی از مقایسه سپهر سیاسی ما با احزاب کشورهای خارجی و جامعه‌های معمولی دست برداشت. این بی‌اعتباری، ویژگی همه محیط‌های سیاسی تبعیدی است. تبعیدیان روس صد سال پیش همین رفتاری‌ها را داشتند که ما در ابعاد چند میلیونی‌مان چند برابر داریم. استثنای بزرگ، اجتماع تبعیدی کوبائی در امریکاست.

به نظرم می‌رسد که پیش از همه باید به ساختن فضای اعتماد پرداخت. ما می‌باید نخست قابل اعتماد باشیم تا بتوانیم به درجاتی با هم کار کنیم. برای برقراری اعتماد که کمیاب‌ترین کالای اجتماعی ماست سه شرط لازم است. نخست، بیان روشن آنچه در ته دل ماست؛ سخن آخر را از همان آغاز گفتن. در همه ما آن اندازه تیزیابی هست که پشت پرده‌های زبان‌آوری و ابهام را ببینیم. "زیرکی" معمول ما به زیان اعتماد کار می‌کند و منظور را نیز بر نمی‌آورد. دیگران هم دست کم همان اندازه "زیرک"‌اند. دوم، وفاداری در عمل. چیزی گفتن و خلاف آن رفتار کردن باز از همان گونه "زیرکی"‌هاست که جوانمرگی می‌آورد. سوم، دست‌کم در برابر همفکرانمان دست از پنهان‌کاری و دسیسه برداریم. همین تازگی‌ها ابتکاری که در سودمندی‌اش تردیدی نمی‌توان داشت از سوی گروهی از گرایش‌های گوناگون به دیوار بی‌اعتمادی و رنجش خورده است زیرا بیهوده و به عادت تبعیدیان می‌خواستند نقشه‌ای را که بی‌دشواری زیاد می‌شد قبولاند حتا پنهان از نزدیک‌ترین دوستان بیش ببرند.

**تلاش** - دشواری مبارزه بدون احزاب و سازمانهای سیاسی قوی - و بالطبع دشواری حفظ دموکراسی پس از تغییر نظام سیاسی بدون آنها - امری مشهود و از مسائل اساسی ماست. اما پیش شرط پاگیری احزاب در ایران فراهم شدن امکان رابطه با مردم و اقشار مختلف و مستلزم فعالیت آزادانه در کشور است که از مسیر مقابله با جمهوری اسلامی می‌گذرد - البته اگر مقصود از رابطه تنها وجود ارتباطات مخفیانه و پراکنده با محافل در داخل یا ارتباطات زیرزمینی آنها با هم نباشد - مبارزهای که برای ثمربخشی نیازمند تشکیل جبهه‌ای قدرتمند از نیروهای طرفدار دموکراسی و استقرار حقوق بشر در ایران است، جبهه‌ای که بخشی از نیروها به دلیل عدم حضور احزاب قدرتمند از شرکت در آن خودداری می‌ورزند. آیا به این ترتیب ما در دایره‌ای بسته دور نمی‌زنیم؟

**همایون** - پراکندگی سیاسی‌کاران بزرگ‌ترین مشکل مبارزه در بیرون است. ما بیش از اندازه منفرد داریم. سیاستی که از منفردین پوشیده باشد سیاست اتمیزه است - نسخه‌ای برای بی‌اثری و رشد نظام‌های استبدادی. دایره بسته‌ای که نام می‌برید واقعیتی است ولی علتش تنها دسترس نداشتن به توده ایرانیان در کشور نیست که برای هیچ گروه تبعیدی مگر در مراحل پایانی مبارزه دست نمی‌دهد. دایره بسته از آنجاست که تا مرکز قدرت متقاعد کننده‌ای نباشد منفردین گرد نخواهند آمد و تا منفردین گرد نیابند مرکز قدرت متقاعد کننده‌ای نخواهد بود. با اینهمه ما با همه مقاومت‌ها بسوی جبهه‌ای برگرد آزادی و آزادمنشی و مردمسالاری برای ایران، دموکراسی در چهارچوب حقوق بشر و در چهارچوب ایران یک کشور یک ملت، پیش می‌رویم. اینکه چنان جبهه‌ای چه اندازه بزرگ و کارآمد باشد از اکنون نمی‌توان گفت. ولی به یاری عواملی که در ایران و بی‌مداخله ما دست درکار است می‌توان به هردو اینها رسید. ما در پیکار با رژیم اسلامی سهم بزرگ خودش را نباید از یاد ببریم. آنها دشمنانی بدتر از خودشان ندارند. منظورم رقابت‌ها و دشمنی‌های جناح‌ها و افراد نیست؛ طبیعت خود این رژیم است. هرچه این رژیم به طبیعتش نزدیک‌تر شود سرنگونی‌اش مسلم‌تر خواهد شد. در جمهوری اسلامی گرایش مسلط، چنانکه در پیش اشاره شد فرو رفتن در فساد و ناکارائی و ماجراجوئی هر چه بیشتر است. گروهی که اصطلاح "بچه محل" شاید بهتر از همه توصیفش کند دارند مشاغل حساس را میان خود تقسیم می‌کنند و انحصارطلبی و اشتها و در عین حال تنگدستی‌شان به اندازه‌ای است که به افراد بیش از یک سمت بالای دولتی می‌دهند. اینان خود را دولت منتظر می‌نامند و برنامه سیاسی‌شان هم فراهم کردن مقدمات ظهور است که معلوم نیست از چه سامره صورت خواهد گرفت یا جمکران و از بخش مردانه چه جمکران خواهد بود یا بخش زنانه‌اش. البته گروه تازه به دوران رسیده در مدت انتظار هر چه بتواند لقمه را از دهان دیگران، بیش از همه مردم، خواهد ربود. با چنین فرمانروایان و برنامه سیاسی، جمهوری اسلامی تیر خلاصی به خود زده است که چراغ عمرش را زودتر خاموش خواهد کرد. در

انتخابات ریاست جمهوری، استراتژی‌های رژیم با گزینش یک تیر خلاص‌زن و پیش گرفتن تاکتیک "چراغ خاموش" پیامبرانه عمل کردند.

**تلاش** - رقابت میان احزاب و گروه‌های سیاسی که عنصر جدائی ناپذیر سیاست است، البته می‌تواند و باید - همان طور که طرفداران دیدگاه فوق تکیه می‌کنند - ریشه در منافع و علاقمندی گروه‌بندی‌ها و طبقات گوناگون اجتماعی داشته باشد. روشن بودن گوناگونی و اختلافات در همه سطوح از مشخصه‌های جامعه پیشرفته و آشکار ساختن آنها از وظائف سرآمدان آن است. اما آنچه همواره بفرنج می‌نماید ایجاد تعادل و تشخیص مرزهای میان منافع گروهی و اهداف ملی است. به ویژه برای نیروهای طرفدار دموکراسی که مشترکاً درگیر یک مبارزه ارزشی، جهان‌بینی در همه سطوح و مضامین اجتماعی با جمهوری اسلامی هستند، اما نمی‌خواهند به هويت سیاسی‌اشان در سایه این مبارزه خدشه‌ای وارد شود. آیا مبارزه در راه اهداف ملی که لاجرم مستلزم همگامی و هم‌رانی است، به منزله دست‌کشیدن از هويت‌ها و غایت‌های گروهی است؟

**همایون** - یکی از پیشرفت‌های بیست و پنجساله گذشته در فضای سیاست ایران که نخست در بیرون روی داد و به درون کشید دگرگونی گفتمان سیاسی بر زمینه دموکراسی و حقوق بشر بود که مذهب را در سیاست بکلی عقب نشانده است و فرد انسانی و حقوق جدا نشدنی او را بجای امت و ملت و طبقه، بجای پیشوا و شاه و امام، به مرکز اندیشه و عمل سیاسی آورده است. بر این زمینه در بیرون محافل حکومتی، از جمله مخالفان وفاداری که خواب دوره دولت موقت را می‌بینند، هم‌رانی بدست آمده است و از آنجا تا همکاری راهی نیست که نتوان پیمود. گروه‌هایی هم تا پایان تلخ (خودشان) بیرون از اینهمه خواهند ماند. نگهداشتن هويت سیاسی و گروهی در عین همکاری برای هدف‌های ملی امری پیش پا افتاده است. همین بس که به پیرامون خود در هر کشور دموکراسی غربی، جای جغرافیائی‌اش هرچه باشد، بنگریم. می‌توان با بدترین مخالفان در مهم‌ترین مسائل، در اصولی که جامعه آینده بر آن ساخته شود، یگانه بود. بیست سالی پیش که این سخنان را می‌گفتیم مخالفان بیشمار (تقریباً همه) چنان برآشفته می‌شدند که گوئی تجاوز ناموسی صورت گرفته است. امروز برای بیشتر باور دارندگان مکتب‌های سیاسی، حرمت ناموسی هم‌رانی با مخالف بر سر آن اصول، با دشمنی که به سبب آن هم‌رانی دیگر وجود ندارد و نمی‌باید وجود داشته باشد، از میان رفته است. بی میلی و "آنتی پاتی" هست و فراوان است ولی ناموس پرستی سیاسی دارد کمتر می‌شود. زمان آن می‌رسد که فرهنگ و سیاست خود را از فریافت ناموس و مفهوم جنایتکارانه آن پاک کنیم.

**تلاش** - با سیاس از شما